آنچه که در پی می‌آید آخرین مصاحبه مرحوم احمد قابل است. این مصاحبه را سرکار خانم مژگان مدرس‌علوم برای سایت جرس انجام داده است.

کتاب «شریعت عقلانی» که حاصل پژوهش‌های اجتهادی «احمد قابل» از شاگردان آیت الله منتظری است به‌زودی منتشر می‌شود؛ این کتاب که قرار است در دو ماه آینده (هم‌زمان با ماه‌های رجب و شعبان) به‌تدریج در جرس منتشر شود، بهانه‌ی گفتگو با احمد قابل است؛ پژوهشگری که پس از تحمل دو دوره زندان انفرادی در سالهای اخیر، این روزها را در بستر بیماری می‌گذراند.

پیش از آنکه بخواهیم گفتگو را درباره کتاب تازه شما یعنی «شریعت عقلانی» آغاز کنیم، نخست اجازه دهید از حال و شرایط جسمی‌تان بپرسیم و اینکه روزها را چگونه می‌گذرانید؟

در حال حاضر شرایط و توانایی جسمی مناسبی ندارم و خیلی زود خسته می‌شوم. چشمانم همراهی نمی‌کند و نمی‌توانم بر روی متون متمرکز شوم و مطالعه کنم و سعی می‌کنم از ذهن خود و داشته‌های گذشته استفاده کنم. در همین مبحث "مبانی شریعت" هم تنها می‌توانم به سوالات شما از آنچه در ذهن و چیزهایی که به یاد دارم، پاسخ دهم.

آقای قابل تازه‌ترین اثر شما در جرس در حال انتشار است، برایمان از این کتاب که گفته می‌شود حاصل تجارب طولانی علمی شماست بگویید.

بحث این کتاب مربوط به سال‌ها و ماه‌ها پیش می‌شود. یک پروژه‌ای را شروع کردم که در ابتدا همانطور که شما از آن نام بردید "شریعت عقلانی" و بعد از تدوین (با توجه به اینکه من حق اجازه چاپ کتاب را در کشور نداشتم و این امکان را در حد جمع‌آوری بر روی اینترنت و غیره داشتم) نامش را به "مبانی شریعت" تغییر دادم و امیدوارم این مجموعه یک سیر مطالعاتی برای کسانی که علاقه‌مند به مسائل دینی و شریعت هستند باشد. این کتاب در مجموع در حدود چهارصد و پانصد صفحه ورد می‌شود که البته خود من زیاد راضی نیستم زیرا با شدت‌گرفتن بیماری‌ام این مجموعه را نتوانستم به‌صورت نوشتاری تنظیم کنم و کار ناقص ماند. البته با دوستانی هماهنگ کردم تا متن را تکمیل کنند. اگرچه با توجه به اینکه بحثی را یک نفر شروع کند و شخص دیگری تمام کند شاید برای هر دو نفر راضی‌کننده نباشد. اما حقیقت این است که در این تلاش یک بن‌بست و عدم‌توفیقی برایم پیش آمد.

پیش از هر چیز، از امهات این اثر و اینکه عقلانیت در شریعت عقلانی یا مبانی شریعت به چه معناست، صحبت بفرمایید.

شریعت عقلانی کمی شناخته‌تر است زیرا یک وبلاگی به نام شریعت عقلانی از سال ۸۳ داشتم که مباحث را در آنجا می‌گذاشتم و بخشی از این مبانی شریعت همان وبلاگ شریعت عقلانی بود اما با نگارش جدید. یکی از نکات اصلی این است که احمد قابل در این بحث معتقد است که هیچ چیزِ غیرعقلانی در شریعت وجود ندارد. بنیان فکر دینی بر "عقلانیت" است. زمانی که می‌گوییم «دین» مقصودمان باید مشخص باشد. من دین را در سه حوزه (همانند مرحوم استادم که به این باور بودند) تقسیم می‌کنم: حوزه‌ی مباحث کلامی، حوزه‌ی مباحث اخلاقی و حوزه‌ی مباحث احکام.

متأسفانه در فرهنگ رایج، زمانی که می‌گوییم «شریعت» یا «دیانت» این تفکیک‌ها صورت نمی‌گیرد و در تعاریف و نامگذاری‌ها تداخل‌هایی ایجاد می‌شود که سبب سرگیجه‌ی مخاطب می‌گردد. برای مثال، شریعت از نظر اهالی

عرفان و صوفی‌ها یک معنا دارد؛ اما همان شریعت از نظر کسانی که اهل فقه هستند، معنای دیگری دارد.

شریعت از نظر احمد قابل جزو کدام دسته است؟

شریعت از نظر من از جنبه‌ی عرفانیِ قضیه نیست. هر مساله‌ای که مربوط به محمد مصطفی(ص) یک مسئله شرعی، اخلاقی و مسائل احکامی شریعت هم هست. در صورتی که در آن تقسیم‌بندی که عرفا دارند، شریعت تنها احکام فقهی است. بنابراین، این تفاوت‌ها در مقام عمل متفاوت می‌شود و در مقام نظر هم آدمی را به راه‌هایی می‌برد که امکان اشتباه وجود دارد. من در تعاریف، کمی سخت‌گیر هستم و معتقدم ما باید از تعاریف مسائل دینی شروع کنیم. برای مثال، من دین را از شریعت تفکیک می‌کنم. دین یک امر کلی‌تری است و شریعت، یک امر جزئی‌تر. به‌عبارتی اگر بخواهیم دین را با معنای شریعت تعریف کنیم، دین شریعت به‌معنی العلم می‌شود؛ در صورتی که خود شریعت نسبت به دین معنی الاخص می‌شود. به عبارت دیگر شریعت محمد مصطفی یا شریعت عیسوی یا شریعت موسوی، همه شرایعی هستند که در «دین» جای می‌گیرند و جزوی از دیانت هستند. این که ما می‌گوییم دین اسلام، دین عیسی، دین موسی به نظر من غلط است. دین، از ابتدای خلقت تا آخر خلقت یک چیز بیشتر نبوده است اما شرایع مختلف بوده‌اند. در نظر بگیرید دین مانند منبع بزرگی از آب گوارا است که از آن، راه‌ها و آبشخورهایی باز می‌کنند که هر کدام نامی برای خود می‌گیرد، یکی می‌شود شریعت موسی، یکی شریعت عیسی، یکی شریعت محمد مصطفی(ص). ممکن است کسی بگوید که این مسئله تفاوتی ایجاد نمی‌کند؛ اما زمانی که در ریز مسائل وارد شویم تفاوت‌های خودش را نشان خواهد داد. مهمترین بحثی که من در مبانی شریعت دارم، بحث «اصالة الاباحة العقلیه» است. به اعتقاد من هیچ امر غیرعقلانی در این شریعت پذیرفته نمی‌شود و تمام احکام شریعت مبتنی بر "عقلانیت" است، یعنی هیچ حکم فقهی غیرعقلانی به رسمیت شناخته نمی‌شود. اساساً خدای سبحان به ما اجازه نمی‌دهد به امر غیرعقلانی به‌عنوان دین یا به عنوان شریعت ملتزم باشیم. البته این ادعای کوچکی نیست اگر بتوان آن را مدلل کرد لوازمی دارد که این لوازم تا آخر، دست از گریبان شما نمی‌کشد. حقیقت این است که خیلی از افراد می‌توانند با این بحث‌ها مخالفت داشته باشند؛ اما این مخالفت‌ها هنوز خیلی علنی نشده است. گاهی در مجامع دوستانه که این بحث را مطرح می‌کردم و زوایای این بحث کمی آشکار می‌شد، حتی دوستان همفکرم همراهی نمی‌کردند. حق هم داشتند؛ زیرا ادعا، ادعای ساده‌ای نیست و در نگاه اول و کلی، یک ادعای گزافی است. اما من از روز اول اینقدر مدرک داشته و الان هم دارم که با جرأت این ادعا را ادامه می‌دهم.

در بحث مبانی شریعت، ما می‌خواهیم بگوییم که در مبانی کلامی شریعت و در مبانی اخلاقی شریعت و در مبانی احکامی شریعت به هیچ وجه مجاز نیستیم که سر سوزنی از استدلال‌های عقلی دوری گزینیم و یا چیزی را به خلاف عقل باور کنیم و بپذیریم. اساسا خدای سبحان به ما این اجازه را نداده است. خدای سبحان به ما گفته است که «وَ لا تَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ» یعنی از چیزی که به آن علم نداری هرگز پیروی مکن. به نظر من خود همین امر که در قرآن است یک مبانی اخلاقی شریعت است و خُلق و خویی که می‌خواهد برای پیرو شریعت درست کند این است که باید خودتان را عادت دهید که به محض مواجهه با یک امر غیرعقلانی و غیرعلمی از آن پروا کنید. ما حق کرنش و پیروی از امر غیرعقلانی را نداریم. اگر این را به‌عنوان یک خُلق و شیوه در زندگی بپذیریم عملاً از همه مشکلاتی که در صحنه زندگی و نظر، به اسم دین پدید می‌آید در امان خواهیم بود. خدای سبحان این امنیت را برای ما فراهم می‌کند و خود عقل نیز این را برای ما تضمین می‌کند. یکی از چیزهایی که در بحث‌ها فراموش می‌شود این است که زمانی که شما وارد بحث شریعت می‌شوید، از باب

علم وارد می‌شوید؛ اما از خودمان سوال نمی‌کنیم که ما از باب علم وارد شدیم، پس چه طور می‌شود به سراغ یک سری خرافات و ادعاهای واهی برویم؟

من در بحث مبانی شریعت نشان داده‌ام که علمای ما به یک امری از نظر علمی و به‌لحاظ ادعا ملتزم هستند اما در مقام عمل ملتزم نیستند. خدا رحمت کند آقای مطهری را که می‌فرمودند: «علما به‌لحاظ مبانی کلامی معتزلی و از عدلیه هستند اما به‌لحاظ فقهی، اشعری می‌شوند.» بنابراین، این به لحاظ علمی درست نیست. فرض کنید من دیدگاهم به‌لحاظ کلامی یا به‌لحاظ فلسفی یک چیز باشد اما زمانی که به نتایج می‌رسیم، نتایج ضد او باشد. خب، هرکسی که بحث کلامی را پی می‌گیرد متوجه می‌شود که من دچار اشتباه شده‌ام و متأسفانه چون ایراد گرفته نمی‌شود، طرف مقابل به خودش این حق را می‌دهد که هر حرفی را بزند.

استاد لطفا به بحث إصالة الاباحة عقلیه در مبانی شریعت بپردازید؟

یکی از چیزهایی که من در مبانی شریعت دنبالش بودم بحث إصالة الاباحة عقلیه است که در واقع یک عصای موسی در فقه شیعه است. بزرگانی مانند شیخ انصاری، سید مرتضی و مقدس اردبیلی از جمله کسانی هستند که در این خصوص بحث کرده‌اند. من روزی که این متن را جمع‌آوری می‌کردم، به متونی برخوردم که متعجب شدم از اینکه دیدم این علما که از علمای قدیمی ما هم محسوب می‌شدند (و به قول بعضی‌ها دچار اندیشه‌های مدرن هم نشده بودند) بحث را به‌صورت علمی پیش می‌بردند و حرف‌هایی می‌زدند که هیچ نواندیش دینی هم نمی‌زند. امروز ما می‌بینیم خیلی مسائل زده شده و فکر می‌کنیم نو هستند، در صورتی‌که نو نیستند و سیصد-چهارصد سال قدمت دارند و نو بودنش مربوط به این است که گویی با آن تجدیدمیثاق کرده‌اید و به‌تازگی عرضه شده است؛ همانند دیدگاه‌های نو افلاطونی و نو ارسطویی.

بحث‌هایی که مرحوم جصاص در خصوص عقلانیت شریعت مطرح می‌کند بحث‌هایی است که بعضی از اندیشمندان امروزی ما جرات طرح آن را در حوزه‌ی شریعت ندارند یا بحثی که مرحوم مقدس اردبیلی مطرح کرده است بعضی از علمای جدید ما حتی جرات بیان یک جمله‌اش را هم ندارند. حقیقتاً خیلی از مباحث دینی را می‌دیدم که فکر بکر و دست‌نخورده بود و شگفت‌زده می‌شدم که چرا ما این همه بحث جدی و مهم داشتیم که علمای ما یا ندیدند یا با بی‌اهمیتی از کنار آن رد شده‌اند. مباحثی که می‌توانست کارگشا و زندگی‌ساز باشد. بنابراین بحثی که در مبانی شریعت با عنوان بحث اصالة الاباحه عقلیه آورده‌ام، بحثی قدیمی و مستدل از جانب علمای سلف است. من تنها کاری که کرده‌ام اینها را در معرض دید افراد قرار داده‌ام و آن‌هم به‌علت بیماریی که به آن دچار شدم ناقص است و امیدوارم کمبودهای آن را از طریق گفتاری تکمیل کنم.

در حقیقت این متن می‌تواند بسیاری از ناگفته‌های شریعت را بیان کند و خیلی از نکات مبهم را برطرف سازد فقط باید قدری به خودمان مهلت دهیم و شتاب نکنیم. گاهی شتاب‌هایی که در بحث‌های علمیِ اهالی علم دیده می‌شود، نوعی بی‌توجهی را می‌رساند. برای مثال، منِ احمد قابل می‌بینم که اینهمه مطلب وجود دارد اما کسی چیزی نگفته است و این مسئله کمی به من شتاب می‌دهد که باید اینها را گفت؛ به‌خاطر همین، یک حجم وسیعی از مطالب را روی دایره می‌ریزم و این یک شتابی می‌بخشد. منظورم این است که شتابزدگی نباید بشود. از یکسو مبناها را زیر پا می‌گذاریم و توجه نمی‌کنیم بلکه آنجایی که توجه به مبانی باشد و حجم مطلب بالا باشد یک شتابی درست می‌شود که صدمه نمی‌زند و باید بیشتر توضیح داده شود. یکی از نگرانی‌های من این است که ما خیلی از افراد را داریم که قادر هستند این مباحث را مطرح کنند از دوستان که به‌لحاظ نفری هم آن‌ها را می‌شناسیم گلایه کرده‌ام و گفته‌ام که ما شاید در اندازه توان خود تلاش نکردیم. اگر به اندازه توان خود

تلاش می‌کردیم امروز با دست پرتری در میدان بودیم. امیدوارم این فرصت فراهم شود و در آن‌صورت است که رشد اندیشه دینی را خواهیم دید.

شما از معدود افرادی هستید که موفق به اخذ اجازه اجتهاد از آیت‌الله منتظری شده‌اید. آیا کتاب تازه شما، روایت اجتهاد در مدرسه آیت‌الله منتظری است؟ و اینکه در این کتاب چه‌قدر تحت تأثیر آراء ایشان هستید؟

به هر حال طلبه‌ای که وارد بحث‌های فقهی می‌شود، از استاد خودش بهره می‌برد و تحت تأثیر آن قرار می‌گیرد اما اینکه آرای او تا چه حد متأثر از آرای استادش باشد، امریست که باید در خود آرا دقت شود. من از مرحوم استادم چند بار به‌صورت کتبی مسائلی از جمله مساله‌ی حجاب را مطرح کردم. بعضی از دوستان خارج از کشور و از طلبه‌های عرب و بعضی هم طلبه‌های فارس‌زبان از ایشان پرسیدند که این نظر احمد قابل چه‌قدر با نظر شما نسبت دارد و ایشان بیان کردند که صِرف اینکه کسی شاگرد کسی باشد دلیل نمی‌شود که آرای فقهی‌شان با هم یکسان باشد. به هر حال خروجی رأی من در مسئله حجاب با استادم یکی نیست یا در مسائل دیگر فقهی می‌شود پیدا کرد که علی‌رغم اینکه من شاگرد استادم هستم اما نظر استاد با تمام اجزائش در نظر من نیست. یعنی تفاوتهایی با هم داریم که ناشی از استنباطاتی است که افراد دارند اما در هر حال یک سری جزئیات هم وجود دارد که نمی‌تواند متأثر از آرای استاد نباشد. برای مثال در بحث ارتداد، من و استادم بر روی مبانی واحدی کار می‌کردیم و به نتایج واحدی هم می‌رسیدیم و آنچه که ایشان در بحث ارتداد مثلاً در اسلام و مبانی فطرت دارند، تقریباً عین همان مطالبی است که من در مقالات ارتداد نوشته و منتشر کرده بودم. در این زمینه انطباق کاملی بین رأی من و رأی استادم وجود داشت لذا در بعضی از مسائل فقهی انطباق کامل می‌شود اما در بعضی دیگر از مسائل فقهی یک تفاوت رأیی باقی می‌ماند. یعنی لزومی هم ندارد که یک شاگرد حتما همان رأی استاد را تکرار کند. اگر مسیر استنباط حکم و اجتهاد باشد (علیرغم اینکه کسی شاگرد کسی باشد) عملاً می‌توانند به دو رأی برسند ولو اینکه در کلیات با هم همراه باشند اما در جزئیات با هم به تفاوت رأی می‌رسند. من در بعضی از مسائل هم در کلیات و جزئیات با استادم به نتایج واحدی رسیدم اما در بعضی از مسائل استنباطی این‌طور نبود. در کلیات با استادم همراه بودم اما در جزئیات به نتایج متفاوتی رسیدم و شاید پویا بودن اجتهاد هم به همین بستگی دارد.

مبانی شریعت به روایت احمد قابل چه اصولی دارد و با دیگر قرائت‌های دینی چه تفاوتی دارد؟

واقعِ امر این است که کسانی که این متن را می‌خوانند باید نظر بدهند و قضاوت کنند که تفاوت و انطباق آن چه‌قدر است. از نظر خودِ من، تفاوت زیادی است و به‌خاطر همین تفاوت‌ها هم این متن را نوشته‌ام. به‌هرحال همان‌گونه که از نامگذاری آن پیداست من از همان ابتدا شریعت را از عقلانیت جدا نمی‌دانستم. به این معنا که شما نمی‌توانید شریعتی داشته باشید که با عقلانیت قهر و بیگانه باشد. کم نبوده‌اند افرادی که نسبت بین شریعت و عقلانیت را قبول نداشتند و هم‌اکنون هم بر همین اعتقاد هستند و این تفاوت رأی را می‌رساند. البته تفاوت رأی در اینجا یک تفاوت مبنایی است، لذا همان‌گونه که در مبانی شریعت هم آورده‌ام ما به لحاظ مبنایی با بعضی از علما و آقایان تفاوت رأی داریم و اگر لحاظ مبنایی را نمی‌خواستیم مورد توجه قرار دهیم یک اختلاف جزئی یا فقهی یا اصول فقهی می‌شد. کتاب مبانی شریعت، بیانگر اختلافات مبنایی بین نظراتی که مثلاً احمد قابل در این کتاب معرفی می‌کند با نظریاتی که سایر فقها و علما در کتابها یا در دیدگاههای خودشان دارند، است. در هر حال اگر بیماری نداشتم و ذهنم یاری می‌داد می‌توانستم بیشتراز این چیزی که الان نوشته شده،

بنویسم و مسائل را ریز کنم و نشان دهم که چه قدر تفاوت رأی وجود دارد. آنچه در مبانی شریعت عرضه می‌شود با آنچه که در صحنه اندیشه است خیلی با هم متفاوت است. اما الان مجبورم به کلیات بسنده کنم یا بخشی را به صورت شفاهی بیان کنم. انشاالله خداوند سبحان توفیق این کار را بدهد تا بتوانم این تفاوت را گزارش کنم.

بخش دوم گفتگو:

آقای قابل جایگاه مشکلات زنان در شریعت عقلانی کجاست؟ آیا هنوز تبعیض، توجیه و تفسیر می‌شود یا به حقوق مساوی دست یافته اند؟

البته آنچه که در صحنه عمل می بینیم این است که زنان به حقوق مساوی دست نیافته اند و علت آن هم نگاههای تبعیض آمیزی است که در اندیشه شریعت نسبت به زن و مرد و همچنین نگاههای تبعیض آمیز عرفی که در مسئله زن و مرد وجود دارد، است. درنوردیدن این فاصله‌ها در عالم ذهن شاید آسان باشد اما در عالم عمل و کشاندن مسائل ذهنی و مسائل نظری به عالم عمل تا این فاصله‌ها پر شود و زنان از حقوق خودشان در برابر حقوق مردان به طور مساوی بهره مند شوند کمی دشوار است. از قدیم الزمان تا الان این یکی از مشکلات صحنه نظر و عمل بوده است. الان هم که حساسیتها بیشتر شده است اگر کسی بخواهد ادعا کند که در صحنه نظر دینی و عمل دینی، زن و مرد از حقوق مساوی برخوردارند مخالفتهای زیادی خواهد شد. اما باید این مخالفتها مبتنی بر مدارک علمی و قابل رویت باشد. برای مثال شما در ارتباط با حق زن مدعی می‌شوید که زن از حقوق مساوی در صحنه فقهی برخوردار است، باید مشخص کنید در کجای فقه این مسئله را می‌گویید. مثلاً اگر در حیطه ازدواج این را در نظر بگیرید و اینکه آیا زنان از حقوق مساوی در ازدواج با مردان برخوردارند طبیعتاً جواب اولیه نه است، مگر اینکه شما توجیهی داشته باشید و بتوانید توجیه‌تان را به‌گونه‌ای مطرح کنید که مخالفان در برابر شما سکوت کنند. یا همچنین در برابر ازدواج چندگانه مردان و نبود چنین امری برای زنان (البته این سخن من حمل بر این نشود که من مخالف خود حکم هستم و به این رسیده‌ام که زنان چنین حقی ندارند و مردان حق دارند، من هنوز به این ادعا نرسیده‌ام و اگر بخواهم ادعا کنم باید مدرک ارائه دهم). بحث‌های فقهی مثل سایر بحث‌های علمی است که نفی و اثبات آن نیاز به دلیل دارد.

به عبارتی اگر بخواهیم ادعا کنیم که زنان با مردان حق برابر دارند باید دلیل اثباتی بیاوریم و اگر بخواهیم حقی را از زن یا مردی نفی کنیم آن‌هم نیاز به دلیل دارد تا مخالف را قانع کند. اگر نتوانستیم مخالف را قانع کنیم، عملا رأی شما معلق می‌ماند و به جایی نمی‌رسد. این در همه زمینه‌ها از جمله بحث ارث، شهادت، طلاق، حضانت و... صادق است. فرض کنید احمد قابل نظریه‌ای در بحث ارث دارد که اختلاف را حل می‌کند یا در زمینه شهادت می‌توانم نظریاتی ارائه دهم که شهادت زن و مرد مساوی است، اما به صِرف ادعای من، مسئله حل نخواهد شد؛ باید بتوانیم نظریات و استدلالات مخالف را هم رد کنیم. خلاصه این دشواری‌هایی است که البته قابل حل است اما وقت‌گیر و باید بتوانیم فرصت داشته باشیم تا تک‌تک مباحث را به صورت علمی مطرح کنیم.

بحث‌های فقهی یک خصوصیت دارند که اجازه نمی‌دهند که در طرح مبحث، شتاب گرفته شود یعنی گاهی کند پیش می‌رود اما کندیِ آن، به نفع پیش‌برد بحث است. متأسفانه در حوزه اندیشه دینی، کم‌حوصلگی زیاد است. یعنی کسی که وارد این مباحث می‌شود دلش می‌خواهد همان اول، حرف آخر را بزند. اگر فقیهی حوصله داشته باشد و وارد این مباحث شود خیلی از این مباحث می‌شود به جواب‌های علمی برسد. اما اگر گرفتار شتاب شود از جوابگویی باز می‌ماند. من همین دیشب داشتم در مورد حضانت فکر می‌کردم که مسئله‌ای به این آسانی که قابل

حل است چرا پیچیده‌اش می‌کنیم؟! پیچیدگی آن‌هم به‌خاطر شتابی است که اجازه نمی‌دهد بحث در جایگاه خودش مطرح شود. حضانت بدون شک از آن پدر و مادر است و در نبود پدر از آن مادر است. مدارک محکم داریم و مقاومت بسیاری از علمای سنتی در برابر این موضوع خیلی اصولی نیست و به‌راحتی می‌شود با مدارک مطمئنه ثابت کرد که حق حضانت در نبود پدر، با مادر است. روایات و مدارک مطمئنه زیادی در این زمینه است منتهی در جوسازهایی که الان وجود دارد و شتابی که به بحث می‌دهند عملاً به ضرر این اندیشه تمام می‌شود. یعنی شما حرف حق خود را نمی‌توانید بزنید به‌خاطر اینکه به بحث، سرعت می‌دهند و در سرعتِ بحث، شما گم می‌شوید.

پیش از این مباحثی پیرامون «حجاب» در جرس منتشر شده است؛ لطفا اشاره‌ای به این مبحث در این رساله داشته باشید.

خاطرمان است زمانی که بحث حجاب مطرح شد یک جوسازیی شروع شد که کشف حجاب رضاخان شرعی شد و از این قبیل حرف‌ها. اما امروز با زحمتی که بعضی از دوستان کشیده‌اند و تحقیقی که جناب آقای ترکاشوند کردند فکر نمی‌کنم هیچ فقیهی بتواند به آغاز بحث حجاب بازگردد. تحقیق آقای ترکاشوند همه‌چیز را بر روی دایره ریخت و نشان داد که هیچ‌گونه بنیان محکم و قوی در بحث حجاب برای اندیشه سنتی وجود ندارد. آنچه که هست مربوط به اندیشه‌ای است که الان دارد نوشته می‌شود. مسئله حجاب، پوشش بدن است نه پوشش سر و گردن. اینقدر حساسیت بر روی یک تار مو را نمی‌دانم اینها از کجا آورده اند؟!

در حقیقت این بحث‌ها بیشتر به عوامگرایی نزدیک است تا بحث علمی. چه معنا دارد که یک تار مو از دید فقیهی باعث شود که عرش خدا بلرزد و از طرفی همان فقیه بگوید که پوشاندن حجم بدن زن لازم نیست. متأسفانه کسانی که این حرف‌ها را می‌زنند به تبعاتش فکر نکرده‌اند که کدام از این حرف‌ها با هم سازگار است. بحث من این است که در طرح مسائل مربوط به زنان یک ناآشنایی در طرح مباحث وجود دارد. آقایان فقهایی که عدم لزوم پوشش حجم بدن زن را مطرح کرده‌اند، یک مانکن زن را با آن مدل حجابی که عرضه کرده‌اند تصور کنند و آن حجاب خود را بر روی مانکن پیاده کنند، بعد خودشان به این مدل نگاه کنند. آیا خجالت نمی‌کشند که این را به‌عنوان یک نمونه پوشش زن مسلمان عرضه کرده‌اند؟

در عالم خیال که نمی‌شود پوشش را طرح کرد. آیا این آقایان می‌توانند بگویند که این پوشش در زمان رسول خدا وجود داشته است؟ آیا اضافه‌کردن مسائلی که مال دین نیست به دین، قبیح و مضر نیست؟ اتفاقا آنچه که در دین ممنوع است به صورت صریح گفته شده که شما چیزی که از دین نیست را به دین نچسبانید. چرا چیزی که خدا حلالش کرده است حرامش می‌کنید؟ جالب است که به آنچه که خدا حرام کرده گیر نمی‌دهند اما آنچه که خدا حلالش کرده حرامش می‌کنند. متأسفانه مثل اینکه اضافه‌کردن به دین عیب نیست اما کم‌کردن از دین را عیب می‌دانیم، در صورتی‌که هم کم‌کردن و هم اضافه‌کردن به دین عیب است. متأسفانه در بحث‌های دینی حالت بی‌طرفی رعایت نمی‌شود.

آیا در شریعت عقلانی احمد قابل، جایی هم برای بُعد فراعقلی یعنی شهودی و عرفانی اسلام باقی می‌ماند؟

بحث شهودی و عرفانی به مباحث اعتقادی برمی‌گردد و بحث‌های اعتقادی جایگاه خودش را دارد. ما شریعت را به سه حوزه تقسیم می‌کنیم: بخش عقاید، بخش احکام و بخش اخلاق.

در بخش عقاید و اخلاق به‌خصوص در جایی که این دو مقارن هم قرار می‌گیرند بحث‌های عرفانی و شهودی را داریم. یعنی عقیده‌ای به نام توحید، معاد که جزو عقاید ما است و زمانی که می‌خواهیم اینها را با هم مطرح کنیم ما را در مرحله خاصی قرار می‌دهد که با کشف و شهود به سراغش می‌رویم، در حالی که اساس فکر اسلامی را باید به شکل علنی قرار داد. من با باورهای مخفیانه مخالف هستم. بر همین اساس هم همیشه گفته‌ام که من اهل عرفان نیستم و معتقدم که اندیشه شریعت باید اندیشه متجلی باشد. یعنی در جایگاهی مطرح شود که همه‌چیزِ آن در حال کشف و شهود باشد. من خیلی با اندیشه‌های پنهان کاری ندارم و وقت خود را هم صرف آن نمی‌کنم و زیاد به سؤالاتی که در خصوص عالم عرفان می‌شود نمی‌پردازم. معتقدم خیلی از افرادی هم که پای در وادی عرفان می‌گذارند، نباید وارد آن شوند. گفت "مدعی خواست که آید به تماشاگه راز، دست غیب آمد و بر سینه‌ی نامحرم زد."

به نظر من وادی کشف و شهود وادیی نیست که هر کسی بتواند مدعی آن باشد و من خیلی مجاز نمی‌دانم افراد خودشان را در آن وادی بیندازند. گاهی اوقات حتی افرادی را که خود را سریع به آن وادی می‌اندازند متهم می‌کنم که آن‌ها می‌خواهند از پاسخگویی فرار کنند. به عبارت دیگر عرفا را متهم می‌کنم به فرار از واقعیت‌ها و جوابگویی‌ها، زیرا همان‌گونه که می‌دانید یکی از وادی‌هایی که عرفا برمی‌شمارند، وادی تحیر و مقام حیرت است و می‌گویند یک عارف باید به مقام تحیر برسد. من این اعتقادات را باور ندارم. مانند فردی که تحت تعقیب است و کنار استخر می‌رسد، برای اینکه از دست تعقیب‌کننده خلاص شود خودش را به داخل استخر پرتاب می‌کند. بنابراین این‌ها نوعی فرار از جوابگویی است.

اسلامِ سیاسی در مبانی شریعت چه جایگاهی دارد؟

اسلام سیاسی به معنای اینکه سیاست، بخشی از زندگی بشر را تشکیل می‌دهد. سیاست عبارت است از مناسبات اجتماعی که به صورت مدون در زندگی بشر وجود دارد، حالا چه به صورت تئوری آن را فهمیده باشیم چه در مقام عمل. من تصویری که از زندگی دارم خواه‌ناخواه در زندگی من تأثیر می‌گذارد و به یک معنا زندگیِ سیاسی آغاز می‌شود. لازم نیست این زندگی سیاسی را حتما رنگ شریعت بزنند. من از شرعی‌کردن همه مسائل پروا دارم و فکر می‌کنم این هم یکی از آن کلاه‌هایی است که دارند بر سر بشر می‌گذارند. من در مبانی شریعت اعتقادی به مبحث خلیفة‌اللهی ندارم. مبنای تفکر سیاسی دینی هم متأسفانه مبتنی بر این شده است که بشر را خلیفة‌الله دانسته‌اند. من می‌گویم که هیچکس نه می‌تواند خلیفهٔ خدا باشد و نه هست. اساساً عنوان خلیفة‌الله یک عنوان متناقض، غیرعلمی و غیربرهانی است. اگر خلیفة‌الله نیست پس نمی‌توانند ادعای حکومت الهی داشته باشند. حکومت الهی که برخی از بزرگان دین گفته‌اند و ما قبول کرده‌ایم، در حد بسیار نازل و در خصوص اولیاءالله و معصومین است. هیچ انسان متوسطی از جانب خدا ماموریتی برای تشکیل حکومت ندارد. (بر روی قید متوسط دقت کنید) هرکس که ادعا می‌کند جانشین خدا در زمین است و مدعی است که حکومت دینی تشکیل داده است (غیر از انسان‌های خاص) همه ادعاهای باطل است. آن کسی که انسان خاص است، خودِ خدا قدرت خاصی به او می‌دهد و ارتباطی هم به ما ندارد. (بحث امامت باید در جای خود مطرح شود) واقعیت امر این است که بیشتر این ادعاها از سوی کسانی بوده که اصلا قابلیت نداشته‌اند. به عبارتی امام معصوم این ادعا را نکرده، بلکه انسان‌های عادی آمده‌اند ادعای امامت ائمه معصومین را مطرح کرده‌اند. آیا از نظر منطق کسی می‌تواند جانشین خدا شود؟ خدایی که لم یلد و لم یولد است و خدایی که قادر مطلق است، مگر کسی می‌تواند جانشین او شود؟! از سوی دیگر مگر خدا کار خود را تعطیل کرده است که کسی جانشین او شود؟ معنای جانشینی

چیست؟ یک باوری در بعضی از اقشار یهود بود که می‌گفتند "یدالله مغلوله" خدا دست و بالش بسته است و خودش امر دنیا را به دنیایی‌ها واگذار کرده و خودش در آسمان نشسته است.

اساساً این مسئله جانشینی مبتنی بر چند اصل "باطل" است. یک، برای خدا جا تعیین می‌شود. یعنی خدا جایش در آسمان است و عده‌ای در زمین قرار است جانشین او باشند. خب، در باورهای دینی شما که گفته شده خداوند جایگاهی ندارد، مکان ندارد پس چرا به این امر توجه ندارید و می‌گویید جای خدا در آسمان است و در زمین برای او جانشین می‌خواهیم. چرا جای خدا در آسمان باشد و در زمین نباشد؟ حکایت همان مسئله است که می‌گفتند خدا فرزند دارد. برای او فرزندانی قرار می‌دادند و در فرض، زنان را ملائکة الله (در تمام اندیشه‌های دینی به صورت مؤنث است) قرار می‌دادند. در خود قرآن هم به این امر اعتراض می‌شود که شما که از جنس مؤنث فراری هستید پس، چطور برای خدا دخترانی را قرار می‌دهید. خود خدا نشان می‌دهد که اینها تا چه حد دچار اشتباه هستند. یا چرا اصلا گفته می‌شود جای خدا در آسمان است و چرا در زمین نیست؟ اینها همه پیش‌فرض‌های غلطی است که ما مسلمانان هم در ناخودآگاه ذهنمان آمده و از خودمان نمی‌پرسیم که چرا این باورهای غلط را در ذهنیت خودمان راه داده‌ایم! متأسفانه می‌بینیم علمای بزرگ هم این را به ذهن خود راه داده‌اند. متأسفانه نمی‌دانم چرا دچار این انحطاط فکری و اخلاقی می‌شویم و متوجه این امر نیستیم؟ واقعیت این است که در اندیشه دینی دقت نمی‌کنیم و این فقط یکی از نمونه‌هاست و دیگر جنبه‌ها مانده است.

من می‌گویم باید از کلی‌ترین مباحث شریعت شروع کرد. به خاطر همین هم در مبانی شریعت، بحث را از جانشینی انسان برای خدا در زمین شروع کرده‌ام. در هر حال، یک امر مبنایی را در شریعت درست کردند که از بیخ و اساس باطل است و توجه هم نمی‌کنند که چه آثار و عواقبی دارد. من در مبانی شریعت سعی کرده‌ام این نکاتی که دیده نمی‌شده را مطرح کنم و نشان دهم که چه بلاهایی به اسم دین بر سر دین می‌آورند. اگر امروز در اندیشه‌های دینی به بن‌بستی برمی‌خوریم ناشی از همین بی‌توجهی‌هاست و تا زمانی که این بی توجهی‌ها را برطرف نسازیم، در همین بن‌بست می‌مانیم و هر روز اوضاع تفکر دینی بدتر می‌شود.

متأسفانه علمای ما بی‌خیال این وضعیت هستند. بحث‌های اصلی را گذاشته‌اند و به‌دنبال بحث‌های فرعی رفته‌اند. برخی از طلبه‌ها که بیشتر به مباحث جدیدتر توجه می‌کنند دردشان در جامعه علمی بسیار بیشتر از علمای دینی است، زیرا متوجه شده‌اند که چه بلایی به نام دین بر سر دین می‌آید. برای مثال همین قضیه امام هادی و اینها که در اینترنت پیش آمد فکر می‌کنید این قضیه از چه زمانی استارت خورده است؟ از آن زمانی که آمدند صحنه تلویزیون، رسانه‌ها و منبرها را از این شایعه‌های مسخره که شاید این جمعه بیاید و پرده از چهره گشاید و... شروع شد. از همان زمان تفکر اسلامی را به تمسخر گرفتند. وقتی چند تا مداح نادان، صحنه‌گردان اندیشه دینی می‌شوند، اندیشه دینی هم همین می‌شود! با آن کفرگویی‌هایشان که بگویند در جواب اینکه خدای تو کیست؟ بگو علی... بیدلیل نیست که امیرالمؤمنین فرموده اند: «اُحثُوا التّرابَ فی وجوه المدّاحین» «خاک بر صورت مدح‌کنندگان و متملقان بپاشید» شاید آن زمان ایشان می‌دانستند که مداحان چه بلایی بر سر دین می‌آورند. جالب است که علمای ما هیچ چیزی نمی‌گویند! این در قاموس کدام شیعه می‌تواند گنجانده شود؟ اگر همین روند ادامه پیدا کند به خدا قسم بساط تفکر دینی جمع خواهد شد. اینجور تفکر دینی وجودش برای شریعت وبال است. این اندیشه‌ای که الان به اسم اندیشه شریعت عرضه می‌شود اساسش برای جمع‌شدن و نابودی بنیان گذاشته شده است.

متأسفانه حکومت ما که دغدغه دین ندارد، اگر دغدغه دین داشت که نمی‌گذاشت کار به اینجا بکشد. درهرحال امیدوارم خداوند خودش لطف کند و کسانی که متدین و برای دین دل می‌سوزانند به فکر بیافتند و جلوی این همه تجاوز به محدوده تفکر دینی را بگیرند.

رابطه سیاست و دیانت را چگونه می‌بینید؟ آیا می‌توان دیانت را از سیاست جدا کرد؟

تا زمانی که اسلام در صحنه اجتماعی کشور ما وزن و جایگاهی دارد این وضع غیرقابل‌انکار است. به این معنا که اقشار مختلفی از مردم به آن ابراز علاقه می‌کنند و سعی می‌کنند با اتکا به آن عقاید مسیر زندگی خودشان را تعیین کنند؛ زیرا عقاید مسلمانان از ذهنشان حذف نمی‌شود و به خاطر رفتارهای نامناسب برخی یا هجوم برخی از افراد به دیدگاه‌های اسلامی عقاید خود را طرد نمی‌کنند. ممکن است اتکای آنان به بعضی از مواضع سیاسی که از دیانت اخذ می‌کردند کمی سست شود، اما اساس آن از بین نمی‌رود. واقعیت این است که در صحنه‌ی سیاسی کشور ایران، من به عنوان یک طلبه و شاگرد آیت الله منتظری هستم و این هویت من است. اگر بخواهم این را نادیده بگیرم هویت خود را نادیده گرفته‌ام. جایگاه سیاسی و مذهبی برای افراد است البته شاید افول و صعود داشته باشد به همین خاطر باید دقت کنیم که افول به معنای حذف کامل در نظر گرفته نشود. من در صحنه سیاسی اجتماعی معتقد هستم که اساساً تفکر سیاسی از کسانی که اعتقاداتی (اعم از اسلامی و غیراسلامی) دارند، قابل حذف نیست. من حتی زمانی که بعضی از بزرگان این مملکت به محض دیدن یک افولی برای یک تفکری در صحنه سیاسی و اجتماعی، می‌گفتند این دیگر برای همیشه در گورستان تاریخ دفن شد را باور نداشتم و معتقد بودم که صحنه زندگی اجتماع از این طلوع‌ها و غروب‌ها کم نداشته است و الان هم بر همین باور هستم. من چهل سال است آخوند هستم و تحصیل، تحقیق، حضورم در صحنه اجتماع شاخصه‌ی آخوند بودنم است. الان این شاخصه را از دست نمی‌دهم و راضی هم نیستم که از دست دهم و این بخش عمده‌ای از هویت من را تشکیل می‌دهد. (البته این هویت منفی نیست و من می‌دانم چگونه از این هویت در جنبه مثبت استفاده کنم) بر همین دیدگاه، صحنه سیاست برای احمد قابل صحنه‌ای مشحون به مسائل اجتماعی، سیاسی و دینی است. شاید برخی دیدگاه‌هایم مورد نقد جدی مخالفان قرار گیرد، اما اشکال ندارد.

اساساً صحنه سیاست و اندیشه، صحنه نقد و انتقاد است. تا زمانی که به ضرر مطلقش معتقد نشوم، از آن دست برنمی‌دارم و سعی می‌کنم از مواهب و جنبه‌های مثبت آن استفاده کنم. اگر هم جنبه منفی دارد آن را شناسایی کنم و خود را از مسیرش دور نگه دارم. نه معتقدم تمام تصمیمات مردم ایران (به زبان آماری و عددی یک جامعه هفتاد میلیون نفری) مبتنی بر باورهای دینی است و نه معتقدم هیچ‌کدام از این تصمیمات متأثر از باورهای دینی نیست، بلکه معتقدم از افراط و تفریط باید بر حذر بود. بخشهای عمده‌ای هنوز تحت تأثیر مسائل و باورهای دینی است و بخش‌های عمده‌ای هم نسبت به روزهای اول انقلاب دچار افول شده و از برخی از باورهای دینی فاصله گرفته است. خیلی از نیروهای مذهبی ما هستند که در صحنه سیاست تلاش می‌کنند تا بتوانند خسارت‌هایی که از تصورات دینیِ غلطِ بعضی از همراهانمان ناشی شده است را جبران کنند. و در مقابل کسانی که می‌خواهند بر رفتار این دوستان (که می‌خواهند جبران کنند) داوری کنند، قاعدتاً باید قبول کنند که آن‌ها انسان‌های متعهدی هستند. آن‌ها زمانی باوری و تفکری داشته و این باور مورد سوءاستفاده کسانی قرار گرفته است. حالا سعی دارند این موارد سوءاستفاده را شناسایی کنند و به جامعه نشان دهند و جلوی صدمات آن را بگیرند که کار آنان قابل تقدیر است.

امروز باید قبول کنیم که خطا در صحنه عمل و نظر اتفاق می‌افتد. مرد آن است که وقتی دید این خطا رخ داده و صدماتی را وارد می‌سازد، با تمام وجود و صداقت بگوید که من اشتباه کردم و می‌خواهم جبران کنم. مسلماً این مهلت هم از سوی جامعه به او داده می‌شود، حتی بعد از خسارت هم برای جبران، مهلت می‌دهند. بدین ترتیب کسی نمی تواند دیانت را از صحنه سیاست جدا کند، منتها دیانتی که بخواهد در صحنه سیاسی و اجتماعی انحصارطلب باشد من این انحصارطلبی را رد می‌کنم. صحنه سیاست نه منحصراً باید در دست کسانی باشد که به اسم دین حرف می‌زنند و نه منحصراً در اختیار کسانی که می‌خواهند دین را از صحنه زندگی بشر حذف کنند. من معتقدم صحنه سیاست نباید در انحصار مذهبیون قرار گیرد، نه در ایران و نه در هیچ کجای دیگر. بحث بیداری اسلامی که بعضی از آقایان مطرح کردند، از دید من یک ادعای نادرست است. چه کسی گفته است که هر اتفاقی در دنیای عرب بیفتد در راستای بیداری اسلامی است. یک بخشی از آن است، اما همه‌ی آن نیست. چنانچه خیلی از افراد هم که کاری به اسلام ندارند، بیدار شده‌اند. اگر مقصود از بیداری اسلامی این باشد که همه کسانی که لفظ اسلام را در گفتار و نوشته‌هایشان ندارند بروند تا بقیه سیاست را برعهده بگیرند، چنین امری اصلاً در مصر و تونس دیده نمی‌شود. اما بعضی‌ها یک‌جوری اظهارنظر می‌کنند که انگار تلویزیون جمهوری اسلامی ایران مردم مصر و تونس را راهنمایی می‌کند. از آن‌طرف هم کسانی که ادعا می‌کنند در صحنه مصر و تونس هیچ نامی از اسلام وجود ندارد و هرچه هست نیروهای سکولار هستند، هم نادرست است. متأسفانه این افراط و تفریطی است که در صحنه سیاست وجود دارد. باید حواسمان جمع باشد که بیهوده گرفتار این افراط و تفریط‌ها و شتاب‌زدگی نشویم. بنابراین من مصرانه معتقدم صحنه سیاست را هیچکس در این دنیا نمی‌تواند از صحنه دیانت به طور کل جدا کند. یعنی اساساً قدرت انسانی در این عالم وجود ندارد که بتواند این دو صحنه را از هم جدا کند. هرکسی هم که تلاش کند سیاست و دیانت را از هم جدا کند تلاش عبث و بی‌فایده‌ای کرده است.

می‌دانید برخی روش‌ها و کج‌فهمی‌ها باعث دین‌گریزی برخی جوانان شده است. شما در مبانی شریعت آیا چاره‌ای برای این وضعیت یافته‌اید؟ چگونه به این شرایط نگاه می‌کنید؟

من پیش از بیماری و در چند سخنرانی، بحث دین‌گریزی را در صحنه دنیا به عنوان یک بحث ضروری مطرح کردم. معتقدم شرایط زندگی در دنیا به‌گونه‌ای رقم خورده که باید یک دین‌گریزی به خصوص در ایران انجام می‌گرفت. یعنی در ایران یک دینی درست شده بود که باید گریز از آن آغاز می‌شد و الان هم بر همین اعتقاد هستم. اگر جوانان و مردم این مملکت تصمیم نگیرند که از این دینی که در اختیارشان گرفته گریزان شوند من به عقل این مردم شک می‌کنم. یعنی هرکس عقل داشته باشد باید از این دینی که عرضه شده و عرضه می‌شود گریزان باشد. زمانی که یک دینی به شما عرضه می‌کنند که خط بر روی عقلانیت می‌کشد غیر از گریز از آن دین کاری نمی‌شود کرد. بعضی‌ها می‌گویند با آن بجنگیم. اما ما اهل جنگ نیستیم و جامعه را به خشونت دعوت نمی‌کنیم. حداکثر کاری که به صورت خردمندانه می‌توانیم انجام دهیم این است که به لحاظ منطقی با آن مبارزه کنیم. از آن گریزان باشیم و به جوانان بگوییم با این دین ارتباط برقرار نکنند.

بنابراین دین‌گریزی بد نیست و در بعضی جاها به‌لحاظ عقلی لازم است. مدتی که از انقلاب گذشت و رفتارهای سوء همکاران و هم‌صنفان خودم را دیدم پیش خودم می‌گفتم خدایا چگونه می‌شود و با چه قدرتی می‌توانیم جامعه را از این مسئله آگاه کنیم که کسانی دارند به اسم دین به دین صدمه وارد می‌سازند؟ اما می‌دیدم هیچ راهکاری نیست. اما همین‌طور که زمان پیش می‌رفت می‌دیدم که خود روحانیت با دست خودش کارهایی

می‌کند و با ادعاهایی که صدمات را متوجه دیانت می‌کرد، صدماتی را دارد به خودش می‌زند. کسانی که ادعا می‌کنند در اوج نشسته‌اند و هیچ چیز مثبتی برای عرضه‌کردن به جامعه ندارند و فقط صدمه وارد می‌سازند. متأسفانه نیرویی هم نداریم که این را به پایین بکشیم. من وقتی اینها را می‌دیدم زجر می‌کشیدم. تنها چیزی که به نظرم می‌رسید این بود که ظاهراً کار دارد از دست ما درمی‌رود و به دست خود خدا می‌افتد و دیدیم که خدا تدبیر می‌کند. خداوند چنان ضربه حیثیتی به روحانیت مدعی (که چیزی هم برای ادعاهایش هم ندارد) می‌زند و آن را تقلیل جایگاه می‌دهد. من خوشحالم که این جایگاه از آن اوج ثریا تا جایی پایین آمده که قاعدتاً باید در همین جا متوقف می‌شد. هنوز هم برخی از روحانیت ادعاهای نادرست دارند و باید جایگاهشان تقلیل پیدا کند تا به جایگاه درست خود برسد.

تفاوت روحانیت با افراد غیرروحانی حتی در طرح مباحث دینی آنچنان بالا و والا نیست که در ایران تبلیغش را می‌کنند. ببینید روحانیونی که صفحه تلویزیون را پر کرده‌اند و در مباحث فلسفی و مباحث عرفانی حرفی برای گفتن ندارند و اگر بخواهید درصد بگیرید بیشتر حرف‌هایشان مداحی است. مثلاً مسئله امر به معروف و نهی از منکر که در متون قدیمی اسلامی وجود دارد و حضرت سیدالشهداء و امیرالمومنین (علیهم‌السلام) بارها از آن گفته‌اند، اما علمای ما این را مورد توجه قرار نمی‌دهند و صبر می‌کنند تا در صفحه تلویزیون یک حاکم اسلامی متجدد و جدید بگوید امر به معروف و نهی از منکر از احکام مهمه اسلام است. خب، این کشف فوق‌العاده‌ای است؟! مسئله دیگر هم این است که تحت تأثیر مسائل سیاسی می‌خواهند برای خودشان جایگاهی درست کنند. متأسفانه در بحث‌های دینی خیلی از مسائل است که ما هنوز به آن نپرداخته‌ایم. به این علت که جرأت‌ها را گرفته‌اند تا کسی نتواند حرف بزند. این یکی از خیانت‌هایی است که در این سال‌ها به اندیشه دینی و کشور ما شده است. آیا یک اندیشمند دینی نباید بتواند آن‌گونه که می‌خواهد سخن بگوید؟ اگر یک کلمه بگوید تحت فشار قرار می‌گیرد و اگر نگوید تحت فشار قرار نمی‌گیرد اما عملاً وزن آن تفکر و اندیشه را به خاطر منافع خود سبک و سنگین می‌کند.

بحث عمیق رجم طی هشت بخش در جرس منتشر شد، لطفا خلاصه‌ای از آراء جدیدتان را در این رساله بفرمایید.

در بحث رجم غیر از آن هشت قسمت، قرار داشتم نُه قسمت دیگر را بنویسم، اما متأسفانه وضعیت چشمم این فرصت را به من نداد. اتفاقاً بحثی بود که حکومت هم روی آن حساسیتی نداشت، غیر از آن حساسیتی که بر روی امثال ما دارند که مبادا به عنوان صاحب رأی و فهم و درک علمی به جامعه معرفی شویم. یک بحثی بود که به نفع خود حکومت هم بود. من از همان آغاز که به بحث رجم پرداختم، می‌دانستم که از نظر فقهی قابل حل خواهد بود و الان هم امیدوارم خداوند مهلتی بدهد تا این بحث را ولو به صورت گفتاری تکمیل کنم. این بحثی است که مهر حکومتی و غیرحکومتی به آن نزده‌اند و نمی‌زدند. تنها مشکلی است که ناشی از بی‌توجهی‌هایی است که در بحث فقهی شده است و اگر این بی‌توجهی‌ها برطرف شود و علما یک توجهی به مجموع بحث داشته باشند مسئله قابل حل خواهد بود.

کتاب مبانی شریعت در ماه‌های رجب و شعبان در جرس به‌تدریج منتشر می‌شود. چه توصیه‌ای به خوانندگان کتاب‌تان دارید؟

بحث مبانی شریعت به علت اینکه متن نوشتاری آن طولانی بود من توانستم متن را به عربی تهیه کنم اما بعد که خواستم متن را به فارسی مطرح کنم این امر میسر نشد. متن از نظر من خیلی نقص دارد. در صدد هستم

این متن را به صورت گفتاری به دوستان بگویم تا آن‌ها زحمتش را بکشند که این خیلی کار و زمان می‌برد. انشاءالله خداوند یاری دهد تا متن را کامل کنیم. البته دوستان خودشان انسان‌های توانایی هستند و می‌توانند زحمت بکشند و بخش‌هایی از مطلب را پیگیری کنند. من بر این باور هستم که مسائل علمی متعلق به کسی نیست. مثلاً من اگر یک روایتی را مبنای بحث قرار می‌دهم آن روایت متعلق به من نیست.

در هر حال اگر دوستانی هستند که این نوشته‌های من را دور از آبادی نمی‌دانند، خودشان می‌توانند در حدی که فکر می‌کنند می‌شود چیزی به آن افزود بنویسند و منتشر کنند. مجاز هستند و این امری نیست که حتی نیاز به اجازه داشته باشد. در این بحث‌های صوتی خودم حضور دارم و این‌طور نیست که بحث‌ها از دستم خارج شده باشد. من متأسفانه گاهی شاهد اظهارنظرهای غلطی بودم که گاهی از روی نادانی و گاهی از روی حسادت در بخشی از جنبه‌ها مطرح کردند و گفته‌اند که چرا عده‌ای متصدی این کار شده‌اند؟ در صورتی‌که در این کار هیچ‌کس متصدی کاری نشده است، مگر اینکه با لطف و عنایت و با اذن بوده است. یعنی هیچ‌کس دخل و تصرفی نکرده است تا دیگران بخواهند نگران شوند. در هرحال انشاءالله با کمک دوستان و صحبت‌های گفتاری بتوان کمبودهای این بحث را اندک‌اندک جبران کرد.